

چندپاسخ ...

رفیق علی

تذکر شما در مورد ضرورت طرح مسأله‌ی "تفاد خلص" و امپریالیسم "بجاست". ما در این مورد در سلسله مقالات "مخنی با مجاهدین" و بطور پراکنده در مقالمات دیگر نظر خود را نوشته‌ایم. سنتی همانطور که تذکر شما داده‌اید جای یک بررسی مفصل و شروح خالی است. امیدواریم بتوانیم در روشن کردن این مسأله سهم خود کوشا باشیم.

نکته‌ی دوم در ایراد شما باین عبارت از نوشتن بحثی برامون شوروی انقلاب است. در صفحه‌ی ۲۴ گروهی مذکور آمده است:

"در چنین شرایطی (مثل روسیه قبل از ۱۹۱۷) کسب و تلف اجتماعی انقلاب دموکراتیک به پایه‌های رسیده (۱۹۰۰) و بورژوازی نیز لیاقت رهبری انقلاب سیاسی جهت کسب قدرت و تحکیم و توسعه‌ی سرمایه‌داری را ندارد، بلکه کارگر است که می‌تواند رهبری مبارزه را جهت کسب قدرت سیاسی و دگرگونی اجتماعی بکند. حطت عمده‌ی جنبش انقلابی از این نظر دموکراتیک است که قدرت حاکمه و مورد حمله‌ی انقلاب با فتوالتیوم است و پس ائتلافی از فتوالتها با بعضی از سرمایه‌داری."

ایراد شما باین عبارت و مثلی که در مورد مصداق آن موریهی ۱۹۱۷ روسیه آورده شده این است که:

"انقلابی که در جوامع سرمایه‌داری (حتی با ویژگی جوامعی مانند فوریهی ۱۹۱۷ روسیه) تحت رهبری طبقه‌ی کارگر صورت بگیرد و این طبقه را بقدرت برساند این همان انقلاب سوسیالیستی است..."

ایراد و نتیجه‌گیری شما هر دو درست است و ما پایه‌های توضیح بیشتری میدادیم و شقوق مختلف "رهبری طبقه‌ی کارگر" را تشریح میکردیم. اساس مطلب اینست که باقیمت انقلاب را محتوای آن مشخص میکند و نه اسم آن. اگر در انقلابی "رهبری طبقه‌ی کارگر" هم وجود داشته باشد ولی در این جامعه مناسبات سوسیالیستی آغاز نه شده نکلند این انقلاب چیزی بیش از یک انقلاب بورژوا دموکراتیک نخواهد بود و در حقیقت "رهبری طبقه‌ی کارگر" بهت معنی تقلیل یافته و طبقه‌ی کارگر خرواری بورژوازی شده است. واگر بر عکس، پس از چنین انقلابی شروع به ساختمان سوسیالیسم شود، این انقلاب سوسیالیستی است حتی اگر اسم آن دموکراتیک... گذاشته شده باشد. سوسیالیسم بهمانکسر یک مناسبات اجتماعی معین است. و در جامعه‌ی سرمایه‌داری انقلاب اجتماعی که مناسبات اجتماعی را عوض نکند بیسک مهمل گویی مفراط است که فقط از جمله‌ی ماژونیتسهای

علنی و غیر علنی بر می‌آید. اما چنانکه میدانیم در انقلاب سیاسی مسأله‌ی تغییر مناسبات اجتماعی (تولیدی) مورد نظر نیست بلکه کسب قدرت سیاسی بمنظور زمینه‌ساز حرکات بعدی مد نظر است. میتوان از نظر شوریک شرایط را فرض کرد. و اینکه این فرض چقدر در جهان امروز قابل تحقق است بحثی دیگر است. که از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر (در معیت سایر طبقات) تا آغاز انقلاب سوسیالیستی بمعنای شروع به ساختمان سوسیالیسم، فاصله‌ی کوتاه بعلت شرایط خاص اجتماعی وجود داشته باشد. در این صورت بین انقلاب سیاسی اول و انقلاب اجتماعی بعد از آن فاصله افتاده است.

این امر که در اینصورت مطابق کفه‌ی شما طبیعی کارگر علیه طبقه‌ی کارگر قیام کرده است نباید بطور صوری بذهن برسد ولی واقعیت چنین نیست چون مضمون انقلاب اجتماعی نه قیام بر علیه یک طبقه بلکه دگرگونی مناسبات تولیدی است. در شرایط بلافاصله بعد از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه‌ی کارگر پس از انقلاب سیاسی مسلم است که طبقه‌ی کارگر از نظر مناسبات تولیدی مسلط اجتماعی شده است و بنابراین انقلاب اجتماعی علیه این طبقه نخواهد بود. کسب قدرت سیاسی در اینصورت صرفاً یک گوی پس‌ساز است که اگر امکان داشته باشد نباید از دست داده شود. بگذریم از این نکته که چنین اگری بسیار بعید است و طبقه‌ی کارگری که چنان درجه‌ی رشد و تحرک رسیده باشد که رهبر انقلاب سیاسی شود و نیز جامعه‌ای که امکان چنین امری را بوجود آورد در آغاز بلافاصله دگرگونی اجتماعی چندان درنگ نخواهد کرد. در یک کلام توضیح این مسأله بیان خود را در دیدار انقلاب می‌خواهم می‌باید و نه آنطور که انواع ماژونیتسها صراحتاً یا تلویحاً می‌گویند گذار از مرحله‌ی دموکراتیک به مرحله‌ی سوسیالیستی.



رفیق الف!

بنا بر تفاوت مرحله‌ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی با جمهوری دموکراتیک خلق بخشی از جواب غمخود را در جوابیه رفیق علی می‌یابید. مرحله‌ی دموکراتیک انقلاب سوسیالیستی بخشی و جزئی از انقلاب سوسیالیستی است و نه مجزا از آن. در این مرحله نه تنها آغاز به دگرگونی سوسیالیستی میشود بلکه علاوه بر آن مسائل حل شده دموکراتیک، یعنی وظایف بورژوازی ایس کسورها که بدلائل خاص از حل آنها عاجز مانده بود (مسأله ارضی، ملیتها...) نیز حل میشوند. هر چه جامعه‌ی سرمایه‌داری

عقب مانده تر باشد بار حل مسائل دموکراتیک (ضد فئودالی) بیشتر بدون انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. فرق عمده این جوامع با جوامع پیشرفته صنعتی و تفاوت وظائف انقلاب سوسیالیستی این دو نوع جوامع (که هر دو نیز سرمایه داری هستند) در همینجاست. واقف هستیم که امپریالیسم نیز مورد تفاوت بسیار عمده ایست اما ما در دموکراتیک خواندن مسأله امپریالیسم تردید داریم چون این بدنبال خود وجود سرمایه داران ضد امپریالیست - سرمایه داری ملی - را که منصوفا در یک "انقلاب دموکراتیک ضد امپریالیستی" شرکت میکنند میگذرد و این همان "جمهوری دموکراتیک خلق" است که در مقابل این مضمه سی شورویک (!) قرار دارد که یا باید فقط در مرحله اول اقدامات دموکراتیک کند یعنی مناسبات سرمایه داری را از مناسبات ما قبل سرمایه داری پالایش دهد و به همت "طبقه کارگر" یک جامعه سرمایه داری خوب و منزه بسازد و بسا بر عکس "طبقه سرمایه داران ملی" را در امر ساختمان سوسیالیسم دخیل بداند. خلاصه این توهمات، انتقادات سوسیالیستی و منحلله مرحله دموکراتیک آن فقط بدست طبقه کارگر و آن بخش از رزینکتان - و منجمله بخشهایی از خرده بورژوازی - که از سوسیالیسم وحشی ندارند و بدست بخشهای بزرگی از آنان آنرا پذیرا شده اند، انجام میگیرد. یعنی از فردای انقلاب کسی از اردوی انقلابیون مخالف شروع به ساختمان سوسیالیسم نخواهد بود. آنها که انقلاب کرده اند مسائل سوسیالیستی و دموکراتیک را با هم حل میکنند. - در مسأله سؤال دوم شما این مسأله هم اکتساب مورد بحث دروسی سازمان است و در آینده نزدیک ما بطور خود را بطور دقیق منتشر خواهیم کرد.

۴- منشا بورگرها از بحار بوده است. توسعه تجارت خارجی هم ثروتمندان بحار را زیاد کرد و هم تزارها را جدیدتر بدست آوردن کالا (برای فروش در خارج) افزایش داد. این افزایش کالا بناظر مقررات صنی محدود سیند و با پیوسته راه دیگری جنجو میشد که شد: تولید مافوقاکتوری خارج از دایره یهود اسباب خارج از شهرها در سورگیا. ۴- ایران شما به نادرست بودن تقسیم بندی بورژوازی بسیر حسب درآمد (بورژوازی بزرگ و...) درست است اما شرقی از بورژوازی بزرگ صرفا آن سختی از بورژوازی که در آستانه پیشرفت دارند نیست. منظور بخشی است که موقعیت سرمایه داری او از نظر استراتژیک برتر است. مسلم است که ما قدرتمندی اندک سرمایه نمیتواند در موضع برتر قرار گیرد. حتی اگر سول حجم سرمایه و موقعیت آن رأی بندی نزدیک با هم داشته و صفت بزرگ بپهر دوی این خصوصیات بر میگردد. در حقیقت "سرمایه دار بزرگی" که سرمایه اش در موضع استراتژیک قرار نداشته باشد بمعنی واقع کلمه سرمایه دار نیست بلکه یک پولدار و ثروتمند است. میدان داشته باشیم که سرمایه یک مناسبت است.

۵- رادیکالیزه شدن جنبش یعنی حرکت آن بطرف آراشیستی خواستهای ریشه ای شو. البته "ریشه ای" تو الزاما بمعنی ای چپ تر شدن نیست. میتوان بطور رادیکال راست چپ بود و

راست تر شد. معهذا در بکار برد روزمره غالباً مفهوم اول مورد نظر است.

در مورد قسمت دوم سؤال شما که آیا اکنون جنبش رادیکالیزه میشود یا نه؟ باید گفت که مناسبات با آنکه بسیاری از زمینه های اجتماعی آن فراهم است که مهمترین آن زدوده شدن توهمات انبوهی از مردم از رژیم فئالی است، منتهی بحاضر عملکرد اسفبار جنبش چپ بخشهایی از توده های توهم زدائی شده بطرف توهمی جدید، انتظار عاقبت داشتن از لیبرالها و بختیاربها و غیره کشیده شده اند و جنبش رادیکالیزه نشده است.



رفیقی سوال کرده است: آیا کوشش در راه ساختمان

سوسیالیسم همان استقرار سوسیالیسم نیست؟ اگر هست دو جمله ای: "ما چنانچه مکرر گفته ایم وقوع یا شروع انتقادات سوسیالیستی را در یک کشور ممکن میدانیم ولی استقرار کامل روابط سوسیالیستی را بدون وقوع انقلاب جهانی تصور مسر می شماریم" (رهایی ۴۱ - مقاله ی سروردی به مناسبت ستکر سفخا) و "تصور استقرار جامعه ی بی شبهه در یک کشور بیک انبوهی و خیالی خام بیش نیست. اما کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم و حرکت بسوی جامعه ی بی شبهه در یک کشور تلاشی راستین بوده و با شوری علمی و استقامت میسر جهان در انطباق کامل قرار دارد" (کتاب شورویکسوسه منط دیالکتیک ایستی) متناقض بنظر میرسند.

رفیق ترییر، این دو جمله شامس یکدیگر نیستند. شما بطور که سلاحظه میکنید هر دو جمله استقرار کوشش روابط سوسیالیستی در یک کشور را بدون وقوع انقلاب جهانی شیر سیر" و "انبوهی و خیالی خام" بیانکارند. فکر شما با "کوشش در راه ساختمان سوسیالیسم" در یک کشور دوامتیم و این بهیچوجه بمعنی استقرار کامل مناسبات سوسیالیستی نیست. خلق پیدا از سرمایه داری سوسیالیست اجتماعی و سایر اقدامات سوسیالیستی بعد از کسب قدرت توسط پرولتاریا، همگی مبین کوشش در راه ساختمان سوسیالیست است. از نظر ما پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور بمعنی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا (از جنبش در کشورهای عقب افتاده ی سرمایه داری چون ایران که ملاً سوسیالیسم و سروری است و با احوال آسانی کمونیسم که تنها سوسیالیسم نظارشی ندارد بلکه تنها راه گسستن از بوج سرمایه داری و امپریالیسم رایج است حرکت انقلابی در جهت سرنگونی رژیم سرمایه داری، حاکمیت پرولتاریا و کوشش در راه سوسیالیسم مناسباتی جامع است. لیکن از آنجا که نحو استوار شدن و ایجاد جامعه ی بی شبهه بعد از مناسبات جهانی ممکن است از اینرو آگاهی نهایی نحو سوسیالیستی در یک کشور مبین و استقرار مناسبات سوسیالیستی بعد از استقرار همبستگی طبقاتی و کوشش متحد پرولتاریای سراسر جهان امکان پذیر خواهد بود. بعبارت دیگر مثلاً در جامعه ی

ایران، پس از انجام پیروزمند انقلاب سوسیالیستی و به دست گرفتن قدرت توسط پرولتاریا (دوران گذار سوسیالیستی) که در اتحاد باهمه‌ی زحمتکشان و توده‌های تحت استثمار صورت میگیرد، دولت انقلابی برنامه دگرگونی مناسبات تولیدی-اجتماعی و اساسا همه‌ی روابط فرهنگی، ایدئولوژی-یکی، سیاسی و... را در دستور کار قرار خواهد داد و در راه تحقق این برنامه‌ها کوشش خواهد کرد. لیکن و در عین حال از آنجا که تحقق هدف نهایی فقط در مقیاسی جهانی امکان پذیر است، از همان ابتدا تلاش خواهد کرد که با کمک انترناسیونالیستی به پرولتاریای سایر کشورها، به انقلاب جهانی و پیروزی آن، که ارتباط مستقیم با سرنوشت پیروزی نهایی انقلاب در جامعه دارد، رسالت خود را به بهترین وجه انجام دهد. در یک کلام ما شیوه‌ی تولید سوسیالیستی را مترادف با شیوه‌ی تولید کمونیستی و مناسبات سوسیالیستی را معادل مناسبات کمونیستی میدانیم. استقرار این مناسبات در یک کشور معین غیر ممکن و غیر علمی است، لیکن حرکت در راه تغییر بنیادی مناسبات سرمایه‌داری در جهت نیل به مناسبات سوسیالیستی را در کنار کمک انترناسیونالیستی به پرولتاریای جهانی، از وظائف اساسی پرولتاریای بقدرت رسیده در یک کشور میدانیم.

●